

مسئله آزادیهای دموکراتیک و جنبش چپ ایران

۱ - برخوردی به سفسطه‌های فدائیان خلق (اکثریت)

از هنگام سقوط حکومت دکتر مصدق بعلت توطئه‌های امپریالیسم و سازشکاری اتحاد شوروی، اشتباهات ماهوی حکومت مصدق، خیانت حزب توده و دلالتی خائنیتی چون مظفری‌ها، مکی و آیت‌الله... تاکنون تصور میرفت که مسخ تاریخ و ناپاک... امروزی رسد.

بی‌شک سیاه‌ترین ادوار عمر آریامهری کمتر اتفاق می‌افتاد که دروغگوئی و ربا چنین ابعادی یابد و از آن مدتها تر حامی و طرفدار سینه چاک بیاید.

در طول این دوران میلیون با همهی محدودیت‌های طبقاتی، و جنبش چپ با همهی انحرافات، لااقل در ظاهر از دستاوردهای نهضت ملی دفاع می‌کردند و آزادی‌های دموکراتیک آن دوران را ستایش می‌کردند. حتی حزب چیره‌خواری مانند حزب توده که با برادر بزرگ اتحاد شوروی زمانی شنیع‌ترین اتهامات را به مصدق و جبهه ملی وارد می‌آورد، سالها بعد به کفاره‌ی خیانت‌های خود به دریاورگسی استان جبهه ملی روی آورد و پیام پشت‌پام و طرح پشت‌طرح برای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری با همکاری جبهه ملی می‌آورد و دفاع از میلیون و آزادیخواهان را جزئی لاینفک از برنامه‌ی خود می‌شمرد.

با این همه در میان مخالفین رژیم شاه، از میلیون جبهه ملی گرفته تا هواداران انواع گرایش‌های مذهبی و اقسام مدافعین چپ هیچکس خیانت عظیم حزب توده را نبخشید. هیچکس چنین نکرد تا زمانی که ملغمه‌ای از انحرافات و ارتداد و سازشکاری جنبش چپ ایران را چنان مسخ کرد که باز شناختن آن از گذشته بسیار دشوار شد.

از حزب توده می‌گذریم. یک حزب خائن سرسپرده کسه فعلا مدافع جمهوری اسلامی است راهی نیز همز کشتی برای جهنم آخوندیسم ندارد. جمهوری اسلامی با بازوی توانای حزب الله مراکز سازمان‌های سیاسی را درهم می‌کوبد و حزب توده آفرین می‌کوبد. فاشیسم روزنامه‌ها را می‌بندد و حزب توده مراتب قدردانی خود را اظهار می‌دارد. جز این از حزب توده بعید بود. اما پیروان نوین خط امام - خط حزب توده، سازمان چریک‌های فدائی خلق (اکثریت) نیز مانند موارد پیشمار دیگری پای خود را در جای پای حزب توده می‌گذارند منتهی با ناشیگیری بیشتر. کار شماره‌ی ۶۹

در مقاله‌ی "از حقوق دموکراتیک مردم و آزادیهای سیاسی نیروهای ضد امپریالیست دفاع کنیم"، هیچ چیز نادرستی در حمله‌ی او باشان بمرکز سازمان‌های سیاسی نمی‌یابد چون بزعم این سازمان همهی احزاب و سازمان‌های چپ موجود در ایران بجز خودش و حزب توده با راست و لیبرال... هستند یا اولترا چپ و خرابکار و آوارشیست. همهی این سازمانها باید نابود شوند. هر حکومتی - ولو حکومت جمهوری اسلامی - وظیفه دارد که بنای آنها را از بیخ و بن بکند. بگفته‌ی کار ۶۹ (اکثریت)

"ما همچنانکه بارها اعلام داشته‌ایم خواهان درهم شکستن احزاب و محافل سرمایه‌داران لیبرال و کلپوهای غلنی جاسوسان سیا و پنتاگون، مبلغین تئوری سه جهان هستیم."

کار ۶۹ به "حجت الاسلام هادی غفاری" اعتراض می‌کند که نحوه‌ی کار او

"بیشترین زمینه را برای عوام‌فریبی، جبهه‌ی ملی، جریان‌ات سه جهانی و سایر محافل و دستجات لیبرال فراهم ساخته"

و بالاخره کسانی که در همین نوشته مورد دفاع فدائیان قرار گرفته‌اند عبارتند از:

"مجاهدین خلق، کانون معلمین مسلمان و حزب توده" که از دوتای اول که مسلمان هستند بگذریم ارزش خارق العاده‌ی حزب توده بعنوان تنها سازمان قابل دفاع و پیش‌کسوت فدائیان روشن میشود.

براستی همانطور که در ابتدای مقاله گفته شد پس از ۲۸ مرداد مشکل بود تصور روزی را کرد که در یک حکومت بورژوازی، یک سازمان بظاهر چپ، از حزب توده در مقابل جبهه ملی دفاع کند. منهدم کردن یکی را بنفع "خلق" بدانند (و تنها معترض باشد که چرا نوعی عمل شده که آنها "حقانیت" پیدا کنند!) و حمله دیگری را محکوم کند و با افتخار تمام اظهار کند که:

"ما با سیاست دولت‌بازرگان مقابله کردیم و از فعالیت آزاد "توده‌ایها" و دیگر نیروهای ضد امپریالیست (منظور مسلمانان است) قاطعانه دفاع کردیم."

در حقیقت فدائیان و حزب توده با این اظهارات دید خود را از جامعه وحشتناکی که تحت حکومت آنها بوجود خواهد آمد (خداوند متعال چنین روزی را میآورد!) نشان میدهد. این دو فلوها که **همه** سازمانهای کمونیست موجود در ایران را "لیبرال" و "علف هرز" میخوانند و در عین حال "خواهان درهم شکستن احزاب لیبرال" میشوند از مسأله‌ی دموکراسی دیدی ارائه میدهند که از دید "حجت‌الاسلام هادی غفاری" یک ارزن دموکراتیک‌تر نیست. استالینسیم و تروریسم هیچگاه در تاریخ ایران بدین گستاخی و آشکاری عرض‌اندام نمیکرده است. استالین میگفت هر که با ما نیست بصر ماست. این حضرات راه استالین کبیر را تکامل داده و معتقدند هر که از مانیت بر ماست. برآستی که انسان هر قدر حقیرتر، ادعایش بیشتر و افشش تاریکتر است.

جالب اینجاست که شماره‌های بعدی کار از خود بنحسو دورویانه‌ای انتقاد میکند که چرا از حزب توده دفاع کرده است! الحق که دست مریزاد! آیا جز سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) و مرفنظر از دست‌بندیهای درونی (آن کی بزم این آقایان حق حیات دارد؟ آیا هیچ انسان کمونیست و چپ (نه لیبرال!) دیگری که جرات تشکیـل "احزاب و محافل" را بخود دهد در این بخش از کره‌ی خاک که ایران نام دارد بنظر فدائیان اجازه‌ی فعالیت دارد؟

فدائیان (اکثریت) نه تنها در اظهارات راست‌خود حقارت و کوبه‌بینی را به نهائیهای خود رسانده‌اند بلکه در عمل نیز توسط اعضاء و هواداران مطیع خودروی گذشته‌های دور و نزدیک حزب توده را سفید کرده‌اند. در بسیاری از ادارات همکاری و هم نفسی فدائیان با هیئت‌های کثیف "پاک‌سازی" و بقره‌ری‌ها و سینه چاک‌دهی‌های آنها، کاسه‌ی از آشداغتر شدن آنها در تصفیه‌ی "عناصر لیبرال" بحدی اشمزازآور شده است که کارمندان ناآگاه این ادارات بیش از آنچه که به حزب الهی‌ها بدبین شوند نسبت به "چپی‌ها" بدبین شده‌اند. این "حجت‌الاسلام هادی غفاری" نیست که مردم را بسوی لیبرالها میراند. این "چپی" های توده‌ای و فدائی هستند که با اعمال خود توده‌ی نا-راضی از رژیم را به دامان بختیارها میرانند. در تاریخ کارهایی کوچکتر از این را خیانت نام گذاشته‌اند. و حزب توده نیز که صفت "خائن" جزئی از ترکیبش را میسازد در اساس کارهایی بدتر از این نکرد.

در نوشته‌ی حاضر مخاطب ما رهبری فرصت طلب و سازشکار سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) نیست. مخاطبین ما افراد و هوادارانی از این سازمان و سازمانهای دیگر هستند که تحت تاثیر سفسطه‌های استالین های کوچک و بزرگ، به کجرا کشیده شده‌اند و بی آنکه خود بدانند - و یا تحت این تصور که خدمتی میکنند - ایضا به هیزم کشان جهنم تبدیل شده‌اند. کسانی که تجربه‌ی شخصی و یا اطلاعات از تاریخ اخیر ایران بحدی نیست که کارهای حزب توده، غلط کردنها و آنان و بازگشت مجدد آنان به اطلشان را بدانند. کسانی

که در شور مبارزه فرصت‌تعمق در این نکته را که هدف چیست نیافته‌اند و چنان از خود بیخودند که بهر سو کشیده میشوند و متاسفانه زمانی بخود خواهند آمد که دیر شده است. ده‌ها هزار عضو و هوادار حزب توده پس از ۲۸ مرداد تواء صادق این سرنوشتند. ندامت‌نامه. انفعال. تجارت. و بالاخره خیانت.

دموکراسی

دموکراسی و بینش دموکراتیک قبل و بعد از انقلاب اجتماعی عوض نمیشود. نمیتوان قبل از انقلاب فاشیست مسلک بود و بعد از انقلاب آزادیخواه شد. نیروئی که چنین ادعائی میکند یک نیروی دروغگو و ریاکار است. یا انسان حق حیات و اظهار عقیده برای دیگری که جز او می اندیشند قائل است، که این انسان دموکرات است، و یا معتقد است که هر کس که جز او میگوید منحرف و مهدور-الدم است که در اینصورت یک فاشیست مسلک است. بینش دموکراتیک در موضع طبقاتی هم خود را می نمایاند.

با این همه با وجود یکسان بودن بینش قبل و بعد از انقلاب اجتماعی، نحوه‌ی تحقق این بینش واحد نمیتواند متفاوت باشد. در نوشته‌ی حاضر ما بحث دوران بعد از انقلاب اجتماعی را مطرح نمیکنیم چه هنوز وقت بسیار است و از طرف دیگر متاسفانه جنبش چپ در همین مرحله‌ی کنونی هم رشد کیفی چشمگیری از لحاظ درک این مسائل نشان نداده است و پیش کشاندن مسائل بعد از انقلاب قبیسه را پیچیده‌تر میکند و خلط مبحث پیش میآید. به چند نکته توجه کنیم.

۱- کمتر کسی است که در این امر که جامعه‌ی ایران جا به جا سرمایه‌داری است تردیدی داشته باشد. در عده‌ای که هنوز در عالم نیمه فئودالی بسر می‌روند جز کمسانی که اسلام را دارای شیوه‌ی تولید خاصی تصور میکنند نیروی دیگری را نمیتوان یافت که معتقد به سرمایه‌داری بودن جامعه‌ی کنونی نباشد - و این شامل حزب توده و فدائیان نیز میشود.

۲- وجود دموکراسی بورژوازی در هر مکتب و گرایش‌ی از کمونیسم برای رشد جنبش کارگری مفید تشخیص داده میشود تا آنجا که فردی مانند لنین آنها را نه تنها مفید بلکه ضروری تشخیص میدهد. هیچ ذیشعوری نیست که در این نکته تردیدی داشته باشد. در گذشته جنبش ایران و سایر کشورها، گروه‌هایی بوده‌اند که زمانی تصور میکردند سرمایه‌داری با توسل به شیوه‌های فاشیستی باعث بیدار شدن (!) "خلق" میشود ولی خوشختانه قبل از این نوع بیداری خلق، خود این گروه‌ها بیدار شدند و فهمیدند که هذیان میگفته‌اند!

۳- جدال کنونی هیات حاکمه، جدال گرایش‌های مختلف بورژوازی و ایی و خرده‌بورژوازی، است. در این نکته نیسـ بحمدالله فعلا همه توافق دارند گرچه روزی که این مساله عنوان شد ابروهایی نه چندان معدودی بالا رفت.

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

جلوگیری کنند و با تشدید مبارزات مردم، با طرح شعارهای رادیکال، امر مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع را قاطعانه به پیش برند.

بنابراین بهتر است این عناصر چشم خود را باز نکنند و بیهوده‌گویی نکنند. و از این بهتر، به ابتدال استدلالات سفیهانه‌ای که منجر شده است مدافع فاشیسم و عقب‌افتادگی و جعل باشند پی ببرند. برای ما همه‌ی سرمایه‌داران، چه لیبرال و چه فاشیست مسلک محکومند. برای ما مبارزه با همه‌ی آنها ضروری است ولی در عین مبارزه با همه‌ی سرمایه‌داران هرگاه که فاشیستها حقوق دموکراتیک "لیبرالها" را زیر پا گذاشتند آنها را محکوم میکنیم زیرا در جامعه‌ی سرمایه‌داری وجود دموکراسی بورژوازی را بهتر از عدم آن میدانیم. بورژواهای لیبرال در یک جامعه‌ی

سرمایه‌داری که نیروی مستبد فمده سلطه‌ی کامل بر آنها را دارد، نیروی حائل هستند. برداشتن حائل یعنی در معرض ضربه‌ی مستقیم قرار دادن نیروهای چپ و این چیزی جسز خیانت نیست. بنابراین آنها که از نابودکردن جبهه‌ی ملی اظهار خرسندی میکنند، آنها که هر کس را که مخالف آنهاست "لیبرال" میخوانند، حزب الهی‌های جنبش چپ هستند که ضررمان و آثار سوء اقداماتشان بارها از اعمال "حجت الاسلام هادی غفای" ها بدتر است. جناب حجت الاسلام، اسلام را افتاء میکند. اینها آبروی جنبش چپ را میبرند. ●

مسئله آزادیهای ۲۰۰۰

محدود حجاب خارج سازد و آنها در زمینه‌ی گسترده‌تری طرح نماید.

این مثالها را میتوان ادامه داد و نشان داد که در تمامی زمینه‌ها، چپ میتواند تفکیک مبارزه‌ی دموکراتیک و خواستهای دموکراتیک را از خواستهای بورژوازی از کابل تعمیق و گسترش آنها انجام دهد و نه از طریق نفی آن و سر فرود آوردن در مقابل تفکر و منش پیش‌سرمایه‌داری. اینطور بنظر میرسد که چپ امروز - لاقبل بخشی از آن - در مقابل تبدیل سرمایه‌داری خود را در پناه بدیل‌های خرده‌بورژوازی با فرهنگ پیش‌سرمایه‌داری پنهان نموده‌است، بجای پوشش با جلو، درمخفیکاه گذشته پنهان شده است. ●

در هیات حاکم کنونی از انواع گلزاده عفوری تنها "حجت‌الاسلام هادی غفاری" را با درکهای متفاوت از اسلام و از دموکراسی، از انواع بازرگان تا "حجت‌الاسلام شیخ صادق خلخالی"، از عناصری با منشاء و گرایش بورژوازی تا افرادی از منشاء و گرایش خرده‌بورژوازی را میتوان سراغ گرفت که هر یک به سبک و سیاق خاص خود میکوشد چهره‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران حجاب اسلامی زیند. در این صورت، یعنی در صورتیکه تمام نکات فسوق ظاهرا مورد توافق همگان است کدام ذیشعور و غیرمفرضی است که مدعی شود کمونیستها باید از جناح **مرتجع تر، غیر دموکرات تر و عقب مانده تر سرمایه‌داری** دفاع کنند؟! کدام نیروی بجز یک نیروی مطلقا منحرف حاضر است که حمله‌ی فاشیستها به لیبرالها را صحنه گذارد تحت این عنوان که لیبرالها سرمایه دارند. گوئی فاشیستها سوسیالیست‌اند! آیا این شعور زیناد میخواهد - که اگر حکم بر این است که در جامعه‌ی سرمایه‌داری وجود دموکراسی بورژوازی بهتر از مناسبت فاشیستی است - پس باید از دموکراسی بورژوازی در مقابل فاشیسم دفاع کرد؟ آیا باید در اینجا نیز ده‌ها و صدها نقل قول از لنین - و حتی از کنگره‌ی هفتم کمینترن - برای کمونیست‌نماهای امروزی بیاوریم تا به عمق جهلشان پی ببرند؟ ننگ‌آور است که جنبش چپ ما هنوز در وضعی باشد که باید برای بخشهایی از آن این بدیهیات و اثبات‌شده‌ها را از نو استدلال کرد.

زمانیکه کنگره‌ی ششم کمینترن مدعی میشد سوسیال دموکراتها برادران دولقوی فاشیستها هستند (و بدین ترتیب گذاشت که فاشیسم براحتهی رشد کند) به عهدی در تاریخ تعلق دارد که حتی نام بردن از آن با اعتذار و توجیه‌طلبی استالینیستها ادعا میکنند که کنگره‌ی هفتم این موضع را تصحیح کرد (تنها نمیگویند که اشتباه اولیه ناشی از چه بینشی بوده است). اما امروز در جنبش ما، در جنبشی که همه مدعی هستند از بینش کنگره‌ی هفتم دفاع میکنند، ما با نیروهای مواجه میشویم که سخن گفتن از آنها بعنوان کمونیست کسر شان بشریت است.

میدانیم که عده‌ای ما را متهم خواهند کرد که ناگهان مبلغ همکاری با لیبرالها شده‌ایم! اما این نیروها بیهوده آب در هاون میکوبند. ما حتی در دوران قبل از انقلاب که همین حضرات توده‌ای و فدائی مبلغ جبهه‌ی واحد ضد دیکتاتوری و گردهم آشی همه‌ی نیروهای لیبرال و چپ ... در یک جبهه‌ی واحد بودند، در کتاب "بحران سیاسی - اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" هشدار دادیم که این تز انحرافی است. ما با لیبرالها تحت هیچ عنوان همکاری نخواهیم کرد ولی از حقوق دموکراتیک آنها در مقابل رژیم شاه دفاع خواهیم نمود. ما مستعد بوده و هستیم که دوستانها:

"باید خط فاصل خود را با راست (لیبرال و انواعهم) روشن کنند، آنها را افتاء کنند. در عین حال که باعث مبارزهی آنها با رژیم نمیشوند معیشت آنها از کشیده شدن زمینگنان بدور آنان و فریب مسردم

رفتمای شو ادوار!

شهو طنان مبارز!

ما زمان ما برای پیشبرد سرانجامهای مبارزاتی خود احساس مبره به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید بفرستید.

مسئله آزادیهای دموکراتیک و جنبش چپ ایران

۲- گستردگی اختناق و اتخاذ سیاست درست در مقابل آن

دو سال پیش در دوران غلبان انقلابی، بدست آوردن حقوق دموکراتیک از اصلی ترین خواستهای مردمی بود که یکی از ضد دموکراتیک ترین و مستبدترین حکومت های تاریخ را بمصاف طلبیده بودند. مسأله بدست آوردن آزادی در شعارهای مردم زحمتکش، در مبارزات مردم برای آزادی زندانیان سیاسی، در مبارزات و اعتصابات کارکنان مطبوعات، مبارزات دانشگاهیان و دانشجویان و... انعکاس یافت و رهبران آنروز را نیز بر آن داشت که برای سوار شدن بر موج حرکت انقلابی توده ها - قولهای زیادی در باره حفظ این حقوق ب مردم بدهند. از آنجمله نباید فراموش کرد که آقای خمینی که امروزه واژه "مجلس شورای ملی" برایشان گران میآید و "ملی" را نیز نمیتوانند تحمل کنند، چگونه دو سال پیش قول مجلس موسسان (و نه خبرگان)، قول آزادی فعالیت سیاسی "حتی به کمونیستها" را، میدادند. نباید فراموش کرد که آقایان خمینی و بنی صدر که امروز فتوای مباران شهر سنج و محاصره اقتصادی کردستان را صادر میکنند و هزاران زن و مرد و کودک را بخاک و خون میکشند، چگونه دو سال پیش بار قبسلس شهدای ۱۷ شهیبور کسب اعتبار میکردند و افشای وحشکری های سلاخان محمدرضا شاهی را وسیله کسب محبوبیت برای خویش قرار داده بودند.

اما اینک مروری بر وقایع گذشته، نشان میدهد که حتی آنروز که آقایان از پاریس قول آزادی میدادند، در ایران نشانه های انحصارطلبی و استبداد، و نطفه های نیروهایی که بعداً به جماقداران و کمیته ها و پاسداران تبدیل شدند، نمایان بود. قبل از سرنگونی رژیم شاه نیروهای چپ حتی در تظاهرات ضد شاهی از فشار و تعدی حساب ندهد و با برنامه ی طرفداران خمینی مصون نبودند. از این گذشته دقت در آثار "تنوریک" و نوشته های رهبران مذهبی - از جمله "حکومت اسلامی" و توضیح المسائل آقای خمینی - میتواند تا حدود زیادی سیستم فکری این مجموعه را روشن تر کند. اما وضعیت مبارزه با رژیم شاه، نفرت بی پایه نسبت به بیش از چنددهه جنایت و خیانت - و همچنین غلبه ماندگی کلی جنبش سیاسی ایران و از جمله جنبش چپ - و بالاخره "لزوم حفظ وحدت" در مقابل رژیم شاه، باعث شد

که این نمونه ها و نطفه های واپس گرایی مذهبی و استبداد و آزادی کشی نهفته در آنها با مشاهده نشود و با اگر شد موقتاً فراموش شود، و در واقع باین طریق به توهمی که توده ها از آزادیخواهی آقایان داشتند کمک شود. در ۶ ماه اول بعد از قیام، رژیم علیرغم میل بسا - طنی اش مجبور به مراعات برخی ظواهر دموکراتیک شد، و فشار و تعدی بیشتر از جانب جماقداران و با بقول رژیم "مردم" اعمال میشد. اما این رعایت ظاهری نیز نمیتوانست دوام زیادی داشته باشد.

۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ - یعنی حدود یکسال پیش - را میتوان نقطه آغاز حمله ی عریان همه جانبه ی رژیم جمهوری اسلامی به آزادیهای دموکراتیک بدست آمده در قیام بهمین ماه دانست. ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ از این نظر نقطه عطفی در کردار ضد دموکراتیک رژیم کنونی است که رهبران مذهبی و مسئولان دولتی وقت - و از جمله همین آقایان تازه "کسب کرده" امثال قطب زاده و میناچی - مستقیماً پس از سرنگونی دولت وقت و با نهادهای مذهبی شایسته را در مسجود سرکوب و اختناق اعلام کردند. موجی که با بستن و توقیف روزنامه ها و نشریات ضد رژیمی آغاز شد و با حمله بسنه کردستان و کشتار خلق کرد ادامه یافت. اگر چه شدت این سرکوب و اختناق در طول سال گذشته، بخاطر اختلافات درون رژیم حاکم و همچنین با توجه به مقاومت هایی که در مقابل آن توسط مردم انجام میگرفت، منغیر بود، اما بهر حال قدمتها موثر و مطمئن برای مهار کردن آزادیهای دموکراتیک و استقرار اختناق برداشته شد که از آنجمله میتوان موارد متعددی را نام برد: تصفیه ی پاسداران و کمیته ها از عناصر صادق و یا عناصری که مستقیماً تحت کنترل جناحهای مختلف رژیم نبودند، تشدید اختناق بر ضد نشریات و روزنامه ها از طرق مختلف بطوریکه امروزه، درست همانند دوران شاه خائن، هیچ روزنامه علنی نیست که در تأسیس بی چون و جرای سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی قلمفرسایی نکند. بر هم زدن میتینگهای سازمانهای سیاسی و حمله به دفاتر ایشان از طرف جماقداران حزب الله با تأیید رسمی و غیر رسمی زعمای مذهبی و دولتی و بالاخره ممنوع کردن تجمعات سیاسی، یورش سازمان یافته و همه جانبه به مراکز

نمط کارگری (جانبی کارگری...) سرکوب سازمانهای کارگری (سوراهای واقعی، سندیکاها، اتحادیهها، انجمنها و...) و جایگزین کردن انجمنهای اسلامی فرمایشی که مستقیماً از سردمداران حزب ارتجاعی جمهوری اسلامی و به تبع آن از کارفرماها دستور میگیرند. حمله منظم به سازمان مجاهدین خلق و جلوگیری از فعالیت سیاسی این سازمان، حمله به دانشگاهها، کشتار دانشجویان و استادان توسط پاسداران و سپردن دستگیرشدگان به جوخه های اعدام در اهواز و رشت، تقویت "سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران" هم زمان با تبدیل انجمنهای اسلامی در ادارات و وزارتخانهها به دستگاه تعقیب عقاید و اعمال زور و ارباب، تحمیل حمله به زنان و اعمال ضد انسانی ترین شیوه های سرکوب بر ضد زنان مبارز، و بالاخره کشتار مردم ترکمن صحرا و کردستان، بمباران نهرها و مناطق مسکونی همزمان با محاصره ایستگاهها، شکنجه و اعدام مبارزین خلق کردو...

در این میان رفتار آن جناح از بورژوازی ایران که در قدرت سیاسی از بعد از انقلاب تاکنون سهمیم بود، و امروزه با رضایت خاطر عنوان و صفت "لیبرال" را که هم از طرف مخالفین مذهبی خود و هم از طرف اکثریت نیروهای چپ به آنان اطلاق میشود، پذیرفته است، باید مورد توجه قرار گیرد. نباید فراموش کرد که در تمامی طول ۱۸ ماهی که از انقلاب میگذرد، هر زمان که نوک اصلی پیکان حمله ای رژیم بر روی نیروهای چپ قرار گرفت، این "لیبرال" ها نیز در تقاضا گرفتن نیزه ای سرکوب توان خود را بکار برده اند. از جنایات دولت "لیبرال" بازرگان در کردستان، از کشتار مدنی "متمدن" در خوزستان، از شعبده بازی خون آلود بنی صدر در دانشگاهها، و... یاد کنیم، تا ماهیت این دغلمکاران روشنتر شود.

اما امروز، در پرتو قدرت یابی بیشتر حزب جمهوری اسلامی و اعمال اختناق همه جانبه بر ضد مخالفین این حزب، متحدین دیروز آن نیز از کزند سرکوب آیدای حزب جمهوری اسلامی در امان نیستند. بخصوص در جریان جدال قدرتی که در هفته های گذشته میان حزب جمهوری اسلامی اریکتر و مجتمع بنی صدر - نهضت آزادی و مدنی از طرف دیگر سدت گرفت، "لیبرالها" و "ملی" ها بیش از پیش مورد نهادهای لفظی و فلفلی قرار گرفتند و در مواردی نیز مورد سیکر و جمله جماداران و پاسداران و دادگاههای انقلاب، اعمال فشار انجمنهای اسلامی، وزارتخانهها و ادارات بر ضد طرفداران بنی صدر، حمله بدقاتر و میتینگهای جبهه ملی، دستگیری دکتر علاء علیرغم مخالفت بنی صدر، اخطار به مدنی و... همگی جلوه هایی است از اعمال قدرت جمهوری اسلامی بر ضد جناحهایی از بورژوازی. در این رابطه باید این نکته را نیز اضافه کنیم که در مقابل این حملات، بورژوازی نیز ساکت ننشسته و با استفاده از جو نارضایتی عمومی کوشید خود را پرچمدار مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک جلوه دهد، و با تکیه بر مردم ناراضی در مقابل حزب جمهوری اسلامی قد علم کند. بی جهت نیست که نطق و خطابه های بنی صدر و طرفدارانش امروزه بیش از پیش در تقبیح

"خودکامی" و "جو استبداد" و... دور میزند. جریان دیگری که در هفته های گذشته مورد حمله جماداران حزب الله فرار گرفت، حزب بوده است که علیرغم نوکر صفتی و پشتیبانی همه جانبه اش از "امام امت" از حملات سرکوبگرانه مصون نماند. علت این رفتار هیات حاکمه با حزب بوده را بیشتر باید در معادلات سیاسی خارجی جستجو کرد تا در کردار این حزب در داخل ایران. حملات گاه و بیگاه به حزب بوده علیرغم آزادی نشریه مزدم، بیشتر بخاطر اطمینان دادن به دوستان غربی و در عین حال هشدار دادن به شوروی است تا چیز دیگری.

بهر حال نیروهای چپ در مقابل کسرتدکی اختناق و سرکوب و بر رمبیه نارضایتی موجود در جامعه چه سیاستی باید اتخاذ کنند؟ در شرایطی که بورژوازی - و نه فقط نسی صدر - بلکه بختیار و اویسی نیز با طرح مسائل دموکراتیک و ادعای مبارزه برای حفظ حقوق دموکراتیک میدان آمده اند و بازناب ادعاهایشان هر روز تعسداد بیشتری از مردم را بحدود جلب میکند، نیروهای چپ چه راهی را باید در پیش گیرند؟ باین سئوالات باید بطور دقیق پاسخ داد: اولاً رابطه مبارزه دموکراتیک و طبقاتی در این برهه از زمان چگونه است؟ و مبارزات دموکراتیک در چه جایگاهی از مبارزات چپ قرار دارد؟ ثانیاً، چگونه در مبارزات دموکراتیک مردم باید شرکت نمود تا در عین تشدید مبارزه، خط تمایز با بورژوازی کشیده شود و از تسلط رهبری آن در مبارزات دموکراتیک جلوگیری گردد؟

مفهوم حقوق دموکراتیک

برای پاسخگویی به سئوالات فوق باید ابتدا روشن کنیم که از "حقوق دموکراتیک" چه می فهمیم و رابطه آنرا با گمشر جنش چپ چگونه ارزیابی میکنیم. حقوق دموکراتیک، بمفهوم متداول آن، حقوق آزادیهای از قبیل آزادی بیان، آزادی مذهب، حق فعالیت سیاسی و اجتماعی، حقوق قضائی و... و بطور کلی مجموعه حقوقی که کمابیش در اعلامیه حقوق بشر و یادر قوانین اساسی اکثر کشورهای جهان ذکر شده است، میباشد. این مجموعه حقوقی، در شکل اولیه و تجریدی خود، دستاورد مبارزات بورژوازی کشورهای اروپا در قرون ۱۸، ۱۷ و ۱۹ بر ضد آرسنوکراسی زمیندار - فئودالها - است. در واقع این حقوق، باز نمثابه مجموعه ای تجریدی، نتیجه منطقی اصل اساسی تئوری دولتهای بورژوازی - تفکیک سه فساد و استقلال صوری آنها از یکدیگر - میباشد. اما این دولتها و تئوریهای تعیین کننده آنها خود بخشی از روبناسی را تشکیل میدادند که توجه کننده مناسبات نوینی بود که در اروپا بدنبال انقلاب صنعتی شکل گرفت. مناسباتی که اروپای فئودال را دگرگون کرد و آنرا به سکوی پرتاب تمدن جدید - تمدن سرمایه داری - تبدیل نمود. نیاز سیاسی - فرهنگی طبقه جدید - بورژوازی - به

کسب قدرت دولتی و نفی فرهنگ و سنن فئودالی جهست آزادی مبادله کالا و جدا ساختن دهقانان از زمین - وارد کردن آنها به بازار کار و تبدیل نیروی کارشان به کالا - تبلور خود را در شعارهایی چون "آزادی، برابری، برادری" و در بدوین بنیادهای سیاسی که تساوی انسانها را بمثابهی عناصری منتزع از محیط اجتماعی و موقعیت اقتصادی خود نبیین مینمود، نشان داد. اما این تساوی در مقابل مجموعه‌ای از قوانین تحقق می‌یافت. قوانینی که در خدمت حفظ و تقدیس مالکیت خصوصی و تنظیم آن روابط اجتماعی بود که سرمایه‌داری سرمایه را تضمین میکرد.

بنابراین تساوی فوق الذکر و منشهای اجتماعی ناشی از آن نمیتوانست بخودی خود حاکمیت سرمایه را بزیر سؤال بکشد.

حقوق دموکراتیک جامعه بورژوازی نمیتواند چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری را بزیر سؤال بکشد. اما در همین چهارچوب نیز آنچه که در واقعیت میگذشت با آنچه که در شکل تجریدی حقوق فوق الذکر بیان میشد، تفاوت داشت. در واقع بیان تجریدی حقوق مذکور، بخودی خود، حدود و درجه‌ی نسبی تحقق آنها را در جامعه تعیین نمی نمود، بلکه این تناسب قوا در سطح جامعه، بعنوان برآیند مبارزه‌ی طبقاتی است که درجه‌ی تحقق نسبی این حقوق را در پهنه‌ی واقعیت - و نه انتزاع - تعیین میکرد. بورژوازی بموازات تثبیت قدرت خود در مقابل فئودالها، سر نیزه‌ها را بطرف زحمتکشان نشانه میرفت و با اعمال سیاست سرکوب و تحمیق، بیشترین کوشش را در تحدید همان حقوق دموکراتیکی که شعارش را داده بود، میکرد.

تاریخ کشورهای اروپائی در قرون ۱۹، ۲۰ مملو از نمونه‌های مبارزات مردم - و بویژه کارگران - جهت حفظ و تحقق حقوق دموکراتیک است. حقوقی که امروزه در زمینه‌های مختلف اجتماعی به رسمیت شناخته شده در واقع نه اعطا شده توسط بورژوازی بلکه حاصل مبارزات سرسختانه‌ی مردم و در واقع تحمیل شده به بورژوازی است. کافی است به تاریخ دو قرن اخیر بنگریم تا قانع شویم که همین بورژوازی اروپائی، هر زمان که شرایط اجازه داده است، بنیبر دموکراتیک و دیکتاتور مآبانه‌ترین شیوه‌های حاکمیت رو آورد است (به تاریخچه مستعمرات و هم چنین فاشیسم رجوع کنید).

مبارزات کارگران اروپا در قرون گذشته برای تحقق حقوق صنفی خود و همچنین مبارزات دیگر گروه‌های اجتماعی (زنان، اقلیتهای نژادی و...)، اگر چه در چهارچوب نظام سرمایه‌داری انجام میگرفت، تأثیرات بسزائی در تعمیق حقوق و مفاهیم دموکراتیک داشته است. حق شکل صنفی (اتحادیه، سندیکا و...) و یا تساوی حقوق زن و مرد و... که امروزه ظاهراً و در شکل صوری خود مورد قبول اکثر کشورهای سرمایه‌داری است، در آنچه که دو قرن پیش بعنوان مجموعه حقوق دموکراتیک شناخته شده بود، جایی نداشتند. آنچه که امروزه بعنوان "حقوق دموکراتیک" شناخته میشود، اگر چه نطفه در انقلابات و مبارزات بورژوا - دموکراتیک قرن گذشته

دارد، در شکل امروزی و تعمیق یافته‌ی خود نشانه‌های عمیقی از مبارزات گروههای اجتماعی و بخصوص طبقه‌ی کارگر اروپا دارد.

آنچه که ذکر شد مربوط به جوامع سرمایه‌داری "کلاسیک" (اروپا، آمریکا) میباشد و پر واضح است که از این مطالب نمیتوان نتیجه‌گیری نمود که مناسبات سرمایه‌داری در هرکجا و هرزمانی که روند استقرار خود را طی کند، لزوماً و بطور خودبخود رسمیت یافتن حقوق دموکراتیک را بدنسب خواهد داشت. بطور مشخص استقرار روابط سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه استعمار و امپریالیسم، نه فقط با شعارها و تحت اشکال دموکراتیک حکومت انجام نشد، بلکه عموماً همراه با اعمال سیاه‌ترین دیکتاتوری‌ها بوده است. در اکثر مواقع بورژوازی جهانی و محلی این شیوه‌های حکومتی را مناسبترین طریق جهت رشد سریع مناسبات سرمایه‌داری یافتند. اگر چه در قوانین اساسی این کشورها، حقوق دموکراتیک ظاهراً شناخته شده‌اند، اما در واقعیت بخاطر خصلت انتقالی شکل طبقاتی در این جوامع، نازل بودن سطح مبارزه‌ی طبقاتی، تسلط فرهنگ و خرافات پیش‌سرمایه‌داری، این حقوق عملاً رسمیتی ندارند و یا در ابتدائی‌ترین سطح خود مراعات میشوند. ایران، کشورهای آمریکای لاتین، کره‌ی جنوبی و... نمونه‌های بارزی هستند.

از تفاوتهای دیگر جوامع تحت سلطه با جوامع سرمایه‌داری اروپائی و آمریکا، برخورد و مبارزه‌ی درونی جناحهای مختلف بورژوازی در قدرت حاکمه است. دموکراسی پارلمانی از جمله نقشهایی که دارد، تنظیم مبارزه‌ی درون طبقاتی جناحهای بورژوازی است، که این بنویه‌ی خسود حاکمیت کل طبقه را بر جامعه تضمین میکند. اگر چه در هر برهه از زمان منافع جناح معینی از بورژوازی در حاکمیت بیشتر تامین میشود، اما جناحهای دیگر نیز از کانسال دموکراسی پارلمانی و نهادهای دولتی مربوطه هم قادر به اعمال نسبی برنامه‌ی خود میباشدند هم امکان و چشم انداز گرفتن قدرت - در صورت داشتن توان اقتصادی و سیاسی لازم - برایشان ممتور است. اما در شرایط اعمسال دیکتاتوری و استبداد عربان بعنوان شیوه‌ی اصلی حاکمیت سرمایه، جناح معینی از سرمایه‌داری قدرت سیاسی را بخود منحصر میکند، شرکت جناحهای دیگر سرمایه‌داری در قدرت سیاسی و نهادهای مربوطه عموماً ضعیف است و اعمال قهر جناح حاکم عموماً باعث میشود که تناسبی میان توان اقتصادی - اجتماعی جناحهای مختلف سرمایه‌داری و دخالتشان در قدرت سیاسی وجود نداشته باشد. این مسئله باعث میشود که بخشهایی از بورژوازی که مخالف سیاستهای بخش حاکم آن میباشدند، جدال خود را با حاکمیت از کانال دفاع از دموکراسی و حقوق دموکراتیک طرح کنند. البته منظور ایشان از دموکراسی، محدودترین شکل آن که فقط دخالت آنها را در قدرت حاکم تضمین کند، میباشد. در عین حال آنها امیدوارند که چنین دموکراسی محدودی بتواند در میان توده‌ها توهم حکومت مردم بر مردم را ایجاد کند و بخصوص مبارزات کارگری را به کانالهای معینی که چهارچوب سرمایه

را بخطر نیاندازد هدایت نماید.

در دوران رژیم شاه، و بخصوص در سالهای قبیل از انقلاب سیاسی اخیر نمونه‌های فراوانی از این برخورد بورژوازی بقدرت حاکمه را میتوان دید (نگاه بکنید بسه خواستهای جبهه ملی، نهضت آزادی و...).

امروز، بعد از انقلاب و در شرایط حاکمیت ائتلافی از بورژوازی و خرده‌بورژوازی سنتی، مسأله‌ی فوق الذکر در ایران تشدید شده است. بدین معنی که بورژوازی برای تقویت خود در بلوک حاکم و کشیدن بخشهای وسیعی از توده‌ها بدنبال خود، ماسک دموکراسی را بر چهره نهاده و پرچم مبارزه برای احقاق حقوق دموکراتیک را بلند کرده است. برای درهم کوبیدن و عقب‌راندن خرده‌بورژوازی، که با اسلحه‌ی مذهب و با نکیه بر توهم نوده‌ها به مذهب و شخصیت خمینی میدان آمده است، بورژوازی راهی جسز تظاهر به آزادی و آزادیخواهی ندارد. و از اینرو است که از بختیار و مدنی گرفته تا بازرگان و بنی صدر هر یک میکوشند که از دموکرات‌تر جلوه کنند و "حکومت مردم بر مردم" را سحن بخشد. هم بختیار "آزادیخواه" همکامی قبای و فعلی اش را با اویسی - جلاد تهران - فراموش کرده است، هم بازرگان و بنی صدر که از مسئولین کنسار مردم کردستان و سرکوب آزادیهای مردم هستند، مسئولیتهای خود را فراموش کرده‌اند، و هم جناب مدنی قلع و قمع خلق عرب خوزستان را به بوته‌ی فراموشی سپرده است در عین حال نباید فراموش کرد که این رفتار بورژوازی از زمینه‌ی اجتماعی مناسبی برخوردار است. زیرا که با گذشت زمان، گروههای بیشتری از مردم - بخصوص خرده‌بورژوازی و کارگران - از حاکمیت کنونی فاصله میکیرنند و بی کفایتی آنرا در می یابند.

اما در اذهان این گروهها، خصلت عمده‌ی حکومت کنونی همان مذهبی و اسلامی بودن است و همکاری و ائتلاف بورژوازی با این حاکمیت در ذهن ایشان انعکاس یافته است. از این رو این گروهها در شرایط فقدان آلترناتیو چپ، راه دیگری

جز اقتدا به بورژوازی نخواهد داشت. بورژوازی خواهد کوشید تا با متمرکز کردن مبارزه بر "حقوق دموکراتیک"، این گروهها را بدنبال خود بکشد و بایک تیر دو نشان بزند، هم خود را در جدال درون هیات حاکمه تقویت کند و هم ناراضیانی مردم را در محدوده‌ی خواستهای دموکراتیک محصور نموده و از گسترش "بی رویه" و "خطرناک" آن جلو گیری نماید.

برخورد جنبش چپ

در این میان برخورد جنبش چپ به مبارزات دموکراتیک و خواستهای مطروحه در آن از جنبه‌هایی میتواند تاثیر بارزی در شرایط سیاسی بگذارد و باید مورد توجه قرار گیرد. طبیعی است که برخورد جریانات مختلف چپ - مسأله‌ی حقوق دموکراتیک منتج از درک ایشان از مرحله‌ی

کنونی مبارزه، از خود مفاهیم حقوق دموکراتیک و بخصوص از دورنمایی که برای تحول جامعه‌ی امروز مجسم نموده‌اند، میباید.

از دیدگاه بخش وسیعی از جنبش "چپ" - رویزونیستها و استالینیستهای گوناگون - "حقوق دموکراتیک"، از آنجا که برخاسته از جامعه‌ی بورژوازیست، ربطی به مبارزات کارگری ندارد و در بهترین حالت مبارزه برای حقوق دموکراتیک بعنوان تاکتیکی در خدمت مبارزه‌ی سوسیالیستی میتواند بکار رود. دفاع ایشان از حقوق دموکراتیک امری تاکتیکی است و همواره با محاسبه‌ی اینکه تا چه حد میتواند به خودایشان - بعنوان "نماینده" و "برگزیده" ی طبقه - کمک رساند طرح میشود. درک ایشان از دیکتاتوری پرولتاریا، اعمال زور و قهر عربان بر ضد مخالفان پرولتاریا - بخوان مخالفان "برگزیدگان" طبقه - است و از اینرو اعمال دیکتاتوری "برگزیدگان" طبقه و سلب هر گونه آزادی بیان و اندیشه - در لوای مبارزه‌ی با نفس خود بورژوازی - از مشخصات اولیه و طبیعی جوامعی است که دور نمایش را عرضه میدارند. اینان نمی فهمند که پرولتاریا با نفی "دموکراسی بورژوازی" در واقع به بسط عالیترین نوع دموکراسی - دموکراسی بنفع زحمتکشسان -

میردازد، با نفی حقوق دموکراتیک بورژوازی، به تعالی و تکامل حقوق انسانها در جهت شکستن و رهایی از قید هر نوع ستم طبقاتی پرداخته و میکوشد تا در روند استقرار سوسیالیسم، آزادی واقعی و تساوی اجتماعی انسانها را مستقر کند. تربیت دموکراتیک مردم و تمرین دموکراسی توده‌ای و شرکت فعال مردم در اداره‌ی امور خود - از طریق شوراهای - از نظر ایشان از پیش شرطهای آغاز سوسیالیسم نیست، بلکه اقتدا توده‌ها به "حزب برگزیدگان" و ارجاع نقش تاریخ ساز آنها به "رهبران" است که پیش شرط سوسیالیسم میباشد. طبیعی است که با چنین طرز تفکری و با چنین دیدی از تربیت دموکراتیک، دفاع ایشان از حقوق دموکراتیک در جامعه‌ی امروزی حسابگرانه، تاکتیکی و عوامفریبانه است. در مقابل هر زمان منافعیان ایجاب کند، به همان سادگی بدفاع از دیکتاتوری و اختناق نیز میردازند. کافی است بدفاع اکثریت فدائیان و حزب توده از حزب جمهوری اسلامی آقای بهشتی بنگریم، به همکساری ایشان با پاسداران در سرکوب جنبش دموکراتیک کردستان نگاهي افکنیم تا قانع شویم که شعارهای ایشان در دفاع از دموکراسی تا چه توخالی است.

زمانیکه این "برگزیدگان" یا در مبارزه‌ی دموکراتیک غائبند (مثلا در مبارزه‌ی ران) و یا در کنار نیروهای انحصارگر قرار دارند، آیا میتوان از توده‌ی مردم انتظار داشت که اشک تسامح بختیار را برای حقوق دموکراتیک باور نکنند و چشم امید به بدیسمل چپ داشته باشند؟ اما از این مطالب نباید نتیجه گرفت که بیس برای رقابت با بختیارها - و صرفا بدین خاطر - باید به مبارزه‌ی دموکراتیک پرداخت خیر، چنین دیدی جز اینکه چپ را به حمال بورژوازی تبدیل کند نتیجه‌ی دیگری ندارد.

مسئله آزادیهای ۲۰۰۰

یکی از اهداف چاپ از شرکت و بسط مبارزه‌ی دموکراتیک اتفاقاً نشان دادن کاذب بودن ادعاهای امثال بختیارهاست. چاپ فقط از طریق پیوند دادن مبارزات و خواستهای دموکراتیک با جنبش کارگری و خواستهای زحمتکشان است که میتواند مبارزه برای دموکراسی را در ارتباطی دیالکتیکی در خدمت گسترش مبارزه‌ی سوسیالیستی در آورد. اگر بورژوازی خواست آزادی بیان و اجتماع را مطرح میکنند، چاپ باید محدود بودن این خواستهای آنرا نشان داده و بطور مشخص برای تحقق آن، خواست ایجاد امکانات ارتباط جمعی غیردولتی خواست ایجاد شوراهای واقعی را مطرح نماید، نه اینکه پشت حزب جمهوری اسلامی پنهان شده و به تأیید انحصارگری آن پردازد.

اگر مسأله حجاب و تبعیض جنسی بین زن و مرد به یکی از مسائل ملموس جامعه تبدیل گشته و بورژوازی با شعار "مبارزه با حجاب" بمیدان آمده، چاپ باید به شکافتن نتایج این تبعیض برای زحمتکشان جامعه پرداخته و آشکار آنرا در زندگی زنان و مردان زحمتکش جامعه نشان دهد و با ارائه و تبلیغ برنامه‌ی مشخص برای زنان زحمتکش (تساوی حقوق، تعطیلات دوران بارداری با حقوق، مه‌سود کودک و...) مبارزه‌ی دموکراتیک برای حقوق زن را از دامنه‌ی

محدود حجاب خارج سازد و آنرا در زمینه‌ی گسترده‌تری طرح نماید.

این مثالها را میتوان ادامه داد و نشان داد که در تمامی زمینه‌ها، چاپ میتواند تفکیک مبارزه‌ی دموکراتیک و خواستهای دموکراتیک را از خواستهای بورژوازی از کاندید تعمیق و گسترش آنها انجام دهد و نه از طریق نفی آن و سر فرود آوردن در مقابل تفکر و منش پیش‌سرمایه‌داری. اینطور بنظر میرسد که چاپ امروزه لاقابل‌بخشی از آن - در مقابل بدیل سرمایه‌داری، خود را در پناه بدیل‌های خرده‌بورژوازی با فرهنگ پیش‌سرمایه‌داری پنهان نموده است، بجای پویایی با جلو، در مخفیگاه گذشته پنهان شده است.